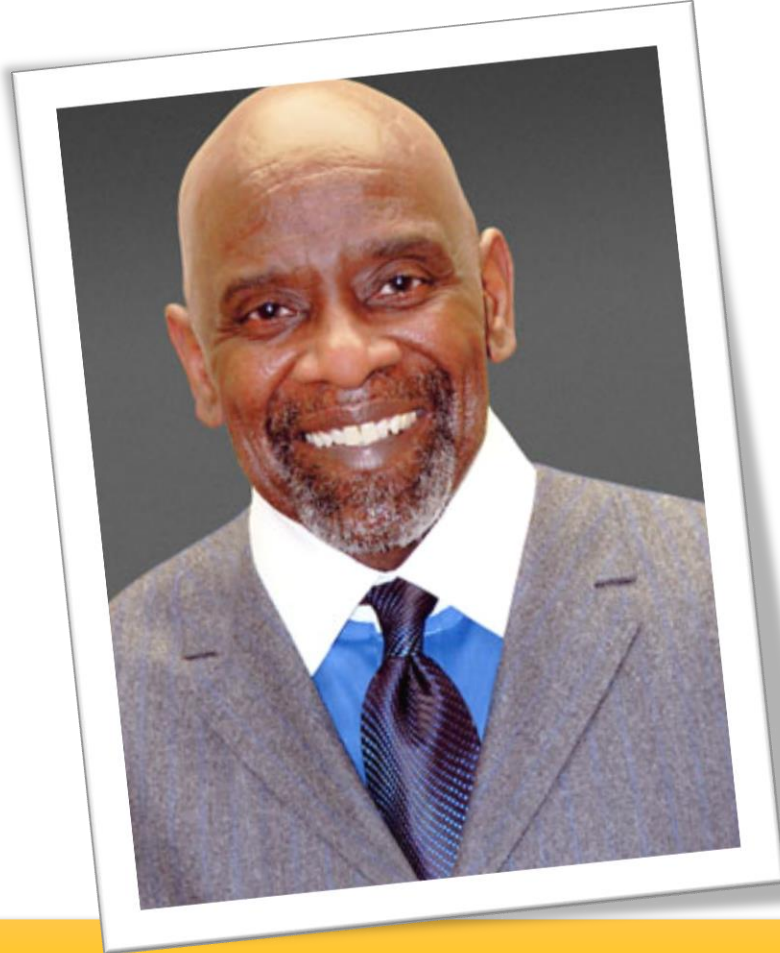




زندگے نامہ

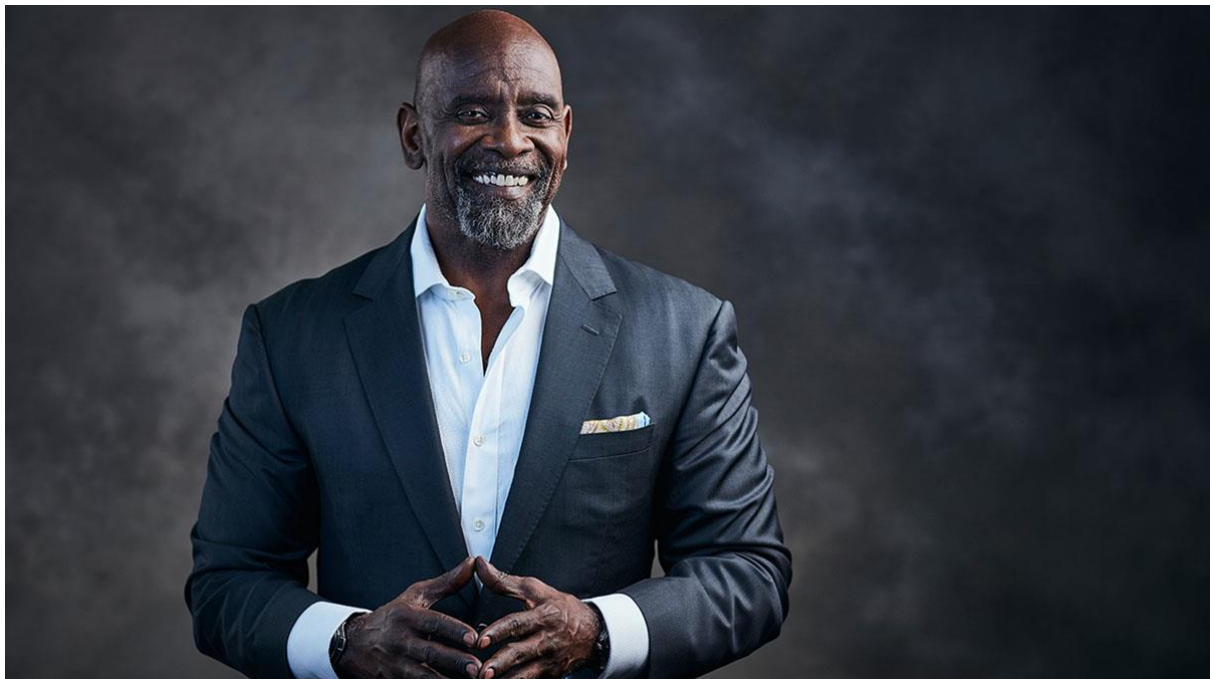
افراد موفق

کریس کارڈنر





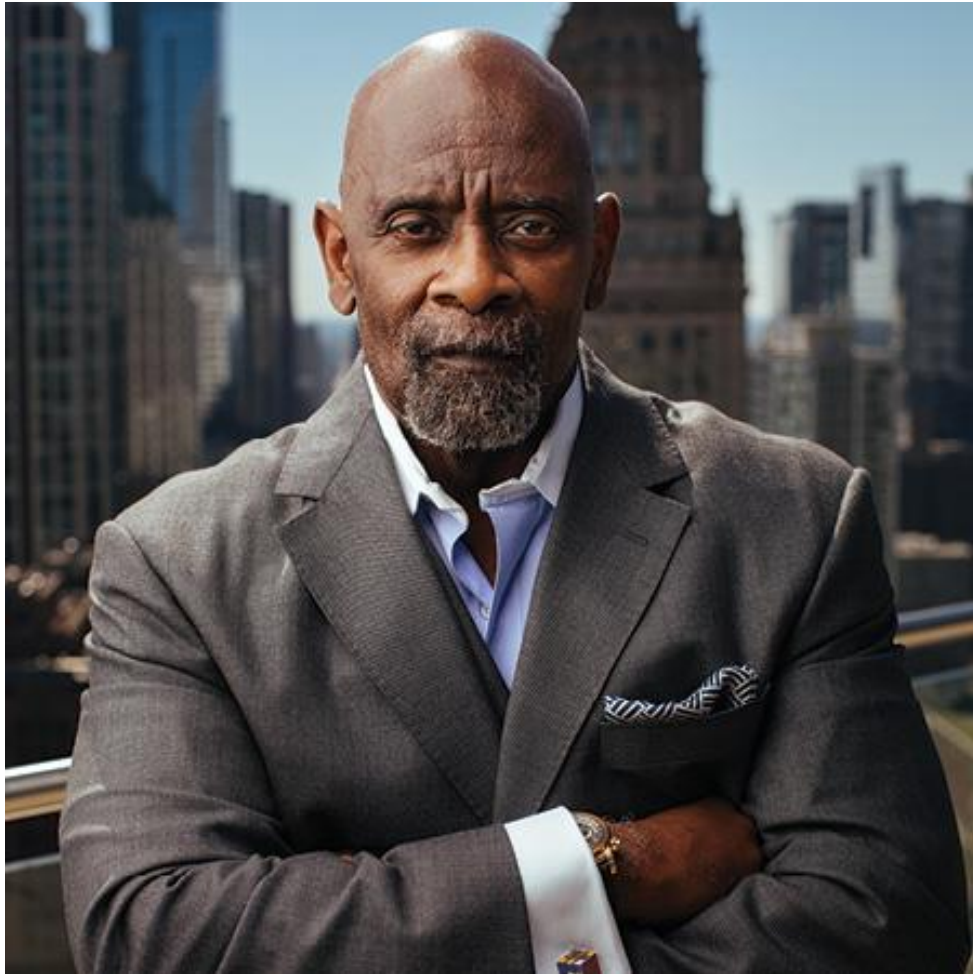
داستان زندگی کریس گاردنر (Chris Gardner) از همان کودکی، بختش تیره بود و کورسوی امیدی در مسیر زندگی‌اش دیده نمی‌شد. تمام مواد لازم برای بیچارگی و کاسه چه کنم به دست گرفتن را در اختیار داشت؛ مرگ پدر، بی‌رحمی ناپدری، سابقه حبس و... اگر در صحنه زندگی قرعه این نقش به نام هر کس دیگری جز او می‌افتاد، بی‌شک انگ بدشانسی و بدبختی را تا پایان عمر می‌پذیرفت اما «کریس گاردنر» مردانه جلوی سرنوشت قدعلم کرد و شجاعانه مسیر زندگی‌اش را تغییر داد. امروز که شما داستان زندگی‌اش را می‌خوانید، او یک میلیارد سرشناس شده؛ می‌پرسید چطور؟ بهتر است با ما از پیچ و خم‌های زندگی‌اش بگذرید تا رمز موفقیت‌اش دستگیرتان شود.





گروه تحقیقاتی فکر پرواز

سال ۱۹۸۲ بود. آن زمان‌ها یک سال و نیمی از پدر شدنش می‌گذشت. فروشنده لوازم پزشکی بود. به زحمت از عهده امورات خودش و پسرش، کریستوفر، برمی‌آمد. وقتی به ورودی جاده موفقیت رسید، ۲۹ سال بیشتر نداشت. با تمام نداری‌هایش سخاوتمند بود. آن روز به پارکینگ بیمارستان آمد و دید که راننده یک اتومبیل «فراری» دنبال جای پارک می‌گردد. صدایش زد: «می‌توانید جای من پارک کنید.» و با راننده «فراری» گرم صحبت شد. می‌خواست بدانند او چه کار می‌کند و چطور توانسته ماشینی به آن گرانی بخرد. راننده فراری به او گفت که در کار خرید و فروش سهام شرکت‌هاست. کنجکاوی گاردنر گل کرد. الان که یاد آن روز می‌افتد، می‌گوید: «آن آقا ماهی ۸۰ هزار دلار درآمد داشت. آنها با هم رفیق شدند. هر از گاهی ناهار را با هم می‌خوردند و سهام فروش متمول برای گاردنر توضیح می‌داد که چطور می‌تواند وارد این تجارت شود و او را به سرشناس‌ترین‌های خرید و فروش سهام ارجاع داد. گاردنر هم با اعتماد به نفس دنبال سررشته‌های موفقیت‌اش رفت اما کسی تحویلش نمی‌گرفت؛ نه به خاطر سیاهپوست بودنش، بلکه به این خاطر که ثروتمندان نمی‌خواستند ریسک کنند. خودش می‌گوید: «آنها نژادپرست نبودند. حداقل چیزی که برای فروشنده سهام شدن می‌خواستی، یک مدرک MBA بود. اما من اصلا کالج نرفته بودم! من زیر خط فقر زندگی می‌کردم و پولی برای گذراندن این دوره‌ها نداشتم.



بعد از ۱۰ ماه دویدن‌های بی‌حاصل، تازه یک نفر پاپوش جاداری برای گاردنر درست کرد و او را به خانه اول باز گرداند: «باید برای پسر، پدری می‌کردم؛ پس دل‌سرد نشدم. هر کاری که از دستم بر می‌آمد انجام دادم؛ هرس چمن‌ها، شستن توالت‌ها، آشغال جمع کردن، تعمیر سقف و نقاشی ساختمان اما به تلاشم برای ورود به چرخه خرید و فروش سهام ادامه دادم.»

انگار زمانه شوخی‌اش گرفته بود. راحتش نمی‌گذاشت. سر جروب‌بحث کوچکی که با همسرش داشت، یک پلیس را خبر کرد و ماموران با استعلام مدارک و پیشینه گاردنر به دلیل پرداخت نکردن قبوض پارکینگ، او را به



گروه تحقیقاتی فکر پرواز

مدت ۱۰ روز به زندان فرستادند. همسرش هم پسرش را برداشت؛ او را ترک کرد و طلاقش را گرفت.

سراسیمه شده بودم. خودم بدون پدر بزرگ شده بودم و نمی‌خواستم پسرم سختی‌های تلخ دوران کودکی مرا بچشد. به خودم قول داده بودم که برایش پدر خوبی باشم. قول داده بودم همیشه مراقبش باشم... آن روزها بدترین روزهای زندگی‌ام بود. کنار دزدها، قاتلان و تبهکاران روز را به شب می‌رساندم و فکر و نگرانی پسرم آزارم می‌داد. قبل از دستگیری در یک موسسه خرید و فروش سهام فرم استخدام پر کرده بودم. متاسفانه روز مصاحبه‌ام یک روز قبل از آزادی‌ام تعیین شده بود. از زندان تماس گرفتم و التماس کردم که اجازه دهند یک وقت مصاحبه دیگر بگیرم. به محض آزادی به موسسه رفتم. این مصاحبه تنها شانسم بود اما نمی‌توانستم برایشان نقش بازی کنم. پس حقیقت را گفتم؛ اینکه پیشینه ندارم، خانواده‌ام ترکم کرده‌اند، تحصیلات ندارم، وضع مالی‌ام خوب نیست اما انگیزه دارم و می‌دانم که در تجارت می‌توانم موفق شوم.

مصاحبه‌گر به فکر فرو رفت. گاردنر یک قدم به جلو برداشته بود؛ گفت‌وگو با یکی از عوامل مهم این تجارت! انگار ورق زندگی‌اش برگشته بود. چندماه بعد، همسرش تماس گرفت و حضانت کریستوفر را به او سپرد. اما پانسیونی که گاردنر در آن اتاق اجاره کرده بود بچه‌ها را قبول نمی‌کرد. این بود که وسایل ضروری خودش و کریستوفر را در کالسکه و ساک کریستوفر و کیف دستی خودش جا داد و راهی خیابان‌ها شد: «شب‌های زیادی را در توالت‌های عمومی گذراندم».



گروه تحقیقاتی فکر پرواز

روزی پدر و پسر ۵ ساله در خیابان قدم می‌زدند که گاردنر چشمش به یک ساختمان مخروبه که بوته رزی از دیوارش بالا رفته بود افتاد. سرایدار آنجا را پیدا کرد و قرار شد عمارت مخروبه را به قیمت منصفانه‌ای اجاره کند. حالا دیگر سقفی بالای سر پسرش بود. طی چند سال به تدریج با تحمل شرایط طاقت فرسای موجود توانست وارد تجارت رویایی‌اش شود. سال ۱۹۸۷ توانست در شیکاگو بنگاه خرید و فروش سهام خودش را تاسیس کند و آخر سر هم برای خودش یک دستگاه اتومبیل «فراری» بخرد.

او داستان زندگی‌اش را افسانه نمی‌داند: «داستان زندگی من به دیگران می‌آموزد که چطور باید جلوی موانع زندگی سینه سپر کرد. می‌توانستم یک فروشنده بی‌دست و پا و بی‌خانمان باقی بمانم اما من می‌خواستم زندگی بهتری داشته باشم و الان زندگی‌ام عالی است. شما هم می‌توانید تندبادهای زندگی را در هم بکوبید. تنها باید هدف‌تان را مشخص کنید و با اراده، امید، توکل به پروردگار و قوت قلب گرفتن از کسانی که دوستشان دارید، در راهتان ثابت قدم باشید.



گروه تحقیقاتی فکر پرواز

فیلم موفق هالیوودی از زندگی واقعی کریس گاردنر
فیلم در جستجوی خوشبختی (The Pursuit of Happyness) فیلمی
آمریکایی و محصول ۲۰۰۶ میلادی است که براساس زندگی واقعی کریس
گاردنر ساخته شده است. در این فیلم که گابریل موسینو آن را کارگردانی
می‌کند، ویل اسمیت در نقش یک فروشنده بی‌خانمان و بیکار بازی میکند
که بعداً به یک دلال سهام تبدیل می‌شود. در این فیلم جیدن اسمیت پسر
ویل اسمیت در نقش پسر گاردنر ظاهر می‌شود.





گروه تحقیقاتی فکر پرواز

فیلمنامه این اثر را استیون کونراد براساس کتاب پرفروش خاطرات نوشته گاردنر نوشته است.

در سال ۱۹۸۱ کریس گاردنر تمام پس انداز خانواده خود را در یک اسکتر قابل حمل سنجش تراکم استخوان سرمایه گذاری می‌کند و سعی می‌کند آن را به پزشکان بفروشد. اما در نهایت معلوم می‌شود که سرمایه گذاری او پیشیزی ارزش ندارد و همسرش او و پسرش را ترک کرده و به نیویورک می‌رود. کریس در رفت و آمدهای خود برای فروش دستگاه با دین ویتنر بر خورد کرده و توجه او را به خود جلب می‌کند. دوستی او با دین ویتنر بخت ورود به برنامه تربیت دلال بازار سهام را برای او به وجود می‌آورد. در این میان کریس با مشکلات مالی فراوانی دست و پنجه نرم می‌کند و پسر خردسال او نیز مشکلات فراوانی دارد. از آنجا که آنها بی‌خانمان هستند، پدر و پسر حتی مجبور می‌شوند شبی را در دستشویی عمومی به صبح برسانند. اما خستگی برای او معنایی ندارد و پیوسته در جستجوی راهی است تا بتواند خود و پسرش را تامین کند. در پایان کریس در امتحان ورودی دلالی بازار سهام موفق می‌شود و می‌تواند منصبی به دست بیاورد.

کریس گاردنر و پسرش شب را تا به صبح در توالی سر می‌کنند

این فیلم با بودجه ۵۵ میلیون دلاری ساخته شد و توانست در گیشه ۳۰۷ میلیون دلار به دست بیاورد.

همچنین به دنبال خوشبختی نامزد بهترین بازیگر مرد نقش اول در اسکار و گلدن گلوب شد.





هدیه ای رایگان اما با ارزش برای شما

دانلود هدیه

منابع:

websavar.ir

tarikhsazan.ir

namabourse.com

برای دانلود زندگه نامه ی دیگر افراد موفق و مطالب

رایگان موفقیت و انگیزش

به سایت فکر پرواز رجوع کنید

fekreparvaz.com